

- و چون به موضعی که آن را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.
- عیسی گفت، ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند. پس جامه‌های او را تقسیم 34 کردند و قرعه افکندند.
- و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند، دیگران را نجات 35 داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد خود را برهاند، و سپاهیان نیز او را استهزا می‌کردند و آمده، او را سرکه می‌دادند 36 و می‌گفتند، اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده 37.
- و بر سر او تقصیرنامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که این است پادشاه یهود 38 و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که، اگر تو مسیح هستی خود را و ما را 39 برهان.
- اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت، مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چونکه تو نیز 40 زیر همین حکمی.
- و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچکار بیجا نکرده 41 است.
- پس به عیسی گفت، ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آبی 42 عیسی به وی گفت، هر آینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود 43 و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت 44 و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت 45.
- و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت، ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم. این را 46 بگفت و جان را تسلیم نمود.
- اما یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تمجید کرده، گفت، در حقیقت، این مرد صالح بود 47 و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند 48 و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این 49 امور را ببینند.

واقعاً بدی چقدر طبیعی می‌تواند باشد؟ وقتی که یک مادر بچه خودش را به قتل می‌رساند. وقتی یک پاستور کاتولیک از بچه‌ها سوء استفاده می‌کند، در صورتی که ن بچه‌ها به او اعتماد دارند، این بیان غیر طبیعی بودن بدی است و ما انسان‌ها وقتی این افراد را می‌بینیم سریعاً می‌خواهیم آن‌ها را از اجتماع دور کنیم و آن‌ها را ترد کنیم. ولی اگر آدمهایی که بازمانده‌های جنگ هستند یا در موقعیتهای سختی بودند و این کارها را انجام بدهند، ما باز هم این احساس ترس را می‌کنیم که چقدر می‌تواند مرز بین نرمال بودن یک ماجرا و تصمیم و غیر نرمال بودن همان کار در یک شرایط اضطراری باریک باشد. و اصلاً کجا می‌توان گفت که بدی رخ داده است؟ آیا بدی مثل یک جوانه یا نطفه می‌ماند که ما خودمان می‌توانیم آن را پیدا کنیم؟ این یک سؤال نگران کننده است، تمام برهانهای ما و اعتماد به نفس ما در این سؤال قرار می‌گیرد. چطور من می‌توانم مطمئن باشم که من نمی‌توانم در یک لحظه مثل یک قاتل بی رحم باشم؟ این سؤالی است که می‌تواند ما را عمیقاً بترساند.

روانشناسان و تاریخدانان و دانایان هر یک نظراتی درباره این موشوع داده‌اند و انجیل هم این را به ما گفته است. برای ما آدمها این یک واقعیت است و بدی یک وضعیت نرمال است.

در جمعه سیاه ما این را می‌بینیم که سؤال راجع به بدی را یکبار دیگر جلوی چشمان ما می‌آورد. او یکی از کسانی است که می‌بایست با مرگ دردناکی مواجه شود. در کنار فرد مصلوب ادمهای مرد قرار دارند، تماشاچیها، و گناهکاران که آماده مجازات هستند و خداوند. این اتفاق که روی صلیب می‌افتد ما را به یک راه مخصوصی راهنمایی می‌کند. اتفاقی که آنجا می‌افتد، به هر کدام از ما مربوط می‌شود، به صورت شخصی. سرنوشت من و تو آنجا رقم می‌خورد.. جلجاتا تو امروز در کجا قرار داری؟ و چطور ما می‌توانیم دوباره به آن روز برگردیم؟

خلافکاران

تماشاگرها

خداوند و ... و بازگشت به عقب

آیا تو یک خلافکاری؟ ولی نه این یک داستان رعب اور است که با صلیب اتفاق می‌افتد و من حاضر نیستم آن را برای دوست‌داشتنی‌ترین فرزندانم تعریف کنم. اصلاً من از هر نوع خشونت دوری می‌کنم و تمام ادمها این را با انگشت اشاره می‌گویند که چنین داستانی حقوق بشر را زیر سؤال می‌برد. اگرچه این صلیب را من به عنوان سمبل به گردن دارم و، صلیب در کلیسا هم وجود دارد، اما وقتی این را واقعاً بخوایم به صورت عملی انجام دهیم، یک اعدام به شدت بی‌رحمانه است، مثل هر خشونت دیگری. نه اگر این صلیب به معنی خشونت باشد من باید یک لباس (رزمی) سفید به تن کنم. پس منظور این نمی‌تواند باشد. این می‌تواند باعث شوک شود که بدی هم در اینجا حضور دارد، وقتی که این صلیب نشانه خشونت نیست. ما می‌توانیم همه چیز را خیلی خوب رد یا مخفی کنیم. اما با این کارها بدی واقعاً از میان نمی‌رود. بدی مثل بیماری اپیدمی می‌ماند، وقتی آدم آن را رد می‌کند، بدی در وجود آدم بی‌سر و صدا رشد می‌کند و قبل از اینکه تو متوجه شوی، بیرحمانه همه چیز را از میان می‌برد. حتی ادمهای مهربان و خوب را، تغییر می‌دهد. یا شاید هم تو یکی هستی مثل شاگردان عیسی که او را از دور روی صلیب نگاه کردند. خیلی ادمها هستند که این اتفاق بر روی صلیب را دریافت کردند. افسران اجرای حکم، و قوم اسرائیل. اما آشنایان عیسی هم از دور داشتند این ماجرا را نگاه می‌کردند. چشمهای ما روزها و روزهای متمادی دارند این خشونت‌ها و ناعدالتی‌ها را می‌بینند. ما این چیزها را می‌بینیم و هیچی نمی‌گوییم این را اشعیا به ما باخشم عنوان می‌کند که ما باید نسبت به این ماجرای صلیب دید کلی داشته باشیم. اکثراً به رنجی که افراد از این نوع اعدام می‌برند دقت می‌کنند. اما ما این را هم می‌بینیم که همه عیسی را تحقیر می‌کنند و مسخره می‌کنند. حتی یکی از اعدامیان که کنار عیسی روی صلیب بود هم داشت او را مسخره و محکوم می‌کرد. و اکثر تماشاچیان نیز به همین منوال. آن‌ها نمی‌خواستند دست‌هایشان را کثیف کنند. آن‌ها با کلامشان او را آزار دادند نه با دست، آن‌ها او را تحقیر کردند آنجا خلافکار بود و تماشاگران و یک قربانی. و یک نفر دیگر هم در این بازی حاضر است و آن خداوند است.

خدا چکار میکند در برابر بدی، وقتی این اتفاق دارد آنجا رخ می‌دهد؟ آیا خدا مانع این ماجرا می‌شود؟ در گزارش انجیل خداوند این برنامه را طراحی کرده است. انجیل حتی این را می‌گوید که این یک برنامه بود و انسانهای حاضر در کنار این بازی حکم سیاه‌لشکر را داشتند. و این خشونت خواسته خود خدا بوده است. خدا خودش در مقابل بدی قرار نمی‌گیرد. نه خدا، خودش را با بدی و شر در هم می‌آمیزد. اگرچه خدا با بدی و شر هیچ کاری ندارد. این به این معنی است که او خودش را با شر و بدی تنها و عریان قرار می‌دهد و با آن در می‌آمیزد، تا دیگران بدن بدی بتوانند رشد کنند. و او می‌بایست خودش را به تنهایی در این موقعیت با بدی و شر قرار می‌داد. این کاری که او به تنهایی انجام داد باعث این شده که خیلی‌ها این تصور را بکنند که خداوند به تنهایی نیز منسحق شد و بدی است. قدیمها هم همین فکر بوده است. و برخی محققان این را می‌گویند: که خدا نه تنها کوچک

و حقیر و خون اشام و کینه توز است ، بلکه کسی است که از کودکان سوئ استفاده نیز می‌کند و فرزند خودش را با بی رحمی به قبل رسانده است

این تنها نظر کسانی می‌تواند باشد که این عقیده را دارند که خدا آنجا دیگران را نیز مصلوب کرده است.

اما بر روی صلیب آنجا قربانی و خلافکار به طور همزمان آویزان هستند. اما اگر آنجا یک خلافکار هست پس خدا نمی‌تواند تشنه به خون باشد و اگر آنجا یک قربانی قرار دارد خدا نمی‌تواند کسی باشد که از درد کشیدن لذت می‌برد

نه او به عنوان قاضی دنیا بروی صلیب رفت تا بتواند بالاتر از سرنوشتی که در انتظار تمام دنیا ساسات قرار گیرد و آن را درست کند. او به تنهایی بدون گناه است و می‌تواند تصمیم بگیرد که چه کسی محکوم باید شود و چه کسی نه. او چنین شخصی است که روی صلیب قرار دارد. و این یک اتفاق بخصوص است که عیسی می‌توانست با کلام خود مانع عمل کاهن اعظم برای این اعدام شود. او می‌بایست این کار را می‌کرد و خود را تبرئه می‌کرد ولی او گفت : مرگ من کفاره است... بعد کاهن اعظم او را عفو می‌کرد. ولی مسیح خداوند هیچ گناهی نداشت که بخواهد به آن توبه کند. گناه توانایی تعقیب او را ندارد. ما این را می‌شنویم که هیچ کاهنی هم شهادت محکوم کردن او را نداشته است. و پنطئوس پیلاطوس هم می‌گوید: این مرد بی‌گناه است. ولی بعد یک واقعه شگفت رخ می‌دهد. وقتی که از روی صلیب عیسی کاهن اعظم را می‌بیند برای درد و رنج خودش دعا نمی‌کند بلکه او برای توان گناهان کاهن اعظم هم بروی صلیب رفته است. همچنین برای گناهکارانی که او را می‌خواستند بکشند. او به عنوان یک قاضی دنیا دعا می‌کند و می‌طلبد. او همزمان در میان مرگ و بدی و ما قرار می‌گیرد. او برای آن‌ها دعا می‌کند و می‌گوید: خدایا من از تو مغفرت می‌طلبم ، چون این‌ها نمی‌دانند که چکاری دارند می‌کنند! اما او در آن لحظه فقط برای شاگردانش با برای آن جمع حاضر که نمی‌دانستند چه می‌کنند دعا نکرد بلکه برای همه. هم برای شاگردانش ، هم برای قاتلانش که نمی‌دانستند مرگ او یک برنامه است و هم برای خیلی‌ها که در آن مرگ مقصر هستند. و در آخر همه ما برای مرگ او مقصریم. در این دعای اعجاز انگیز ما می‌توانیم بفهمیم که چه کسی این را برای ما طلبیده است. عیسی فرزند خداست و همزمان قاضی دنیا هم هست. اما به عنوان قاضی او عفو را برای همه می‌طلبد. اما چیزی می‌ماند و آن هم این درد و عذاب روی صلیب است . روی صلیب برای پایین کشیدن گناهان و او روی صلیب برای آمدن ملکوتش دعا می‌کند. او دعا می‌کند برای ما تا که از طریق دادگاه الهی به نجات ابدی و سعادت ابدی اجازه دست یابی داشته باشیم. و عیسی فقط توانست تا مرگ را قربانی کند و او برای نجات مرگ دعا نکرد. او برای سعادتش دعا کرد. او برای آن خلافکار دعا کرد و گفت : امروز تو با من در بهشت خواهی بود حال ما در کجای این داستان قرار می‌گیریم؟ آیا ما نیز همراه هستیم؟ آیا برخی خودمان را در داستان دیدیم؟ شاید ما بعداً متولد شدیم ولی آیا ما نیز جز تمسخر کنندگان مسیح هستیم؟ شاید هم برخی از ما هم کلاً به این سئوالات خاتمه دادیم. اما ما آمدیم. و وقتی هم که آمدیم می‌دانیم که دیگر نمی‌توانیم برگردیم

در ساعت 15 صدای ناقوس معبد به صدا در می‌آید. آن‌ها به شام دعوت شدند. دعای عیسی در این دعای عصر در مزامیر 31 است* در دست‌انام من روحم را می‌دهم* و بعد لوقا گزارش می‌دهد درباره آن، و آن‌ها سینه زنان بازمی‌گردند و این منظورش این نیست که آن‌ها از یک مراسم سیرک برمی‌گردند. بلکه بیشتر این را می‌خواهد بگوید که زندگی یک جهت کاملاً دیگری را بعد از این واقعه پیدا کرد. آن‌ها جز تنها کسانی بودند که در آنجا حضور داشتند در موقع این حادثه و مانند افسر رومی ، و خداوند مجدداً زنده می‌شود، چی بر سر آن‌ها آمد؟ آن‌ها این را فهمیدند که روی تپه جلجاتا یک اتفاقی افتاده است و ناگهان یک کاری کردند. آنجا در آن تپه ، این ملاجرا به من برمی

گردد. این مربوط به شر و بدی می‌شود که در قلب من قرار گرفته و من به تنهایی نمی‌توانم از پس آن بر بیام. بروی صلیب در آنجا یک کلیدی برای باز شدن دروازه های آسمان قرار دارد این به این مربوط می‌شود که محافظان آسمان حال ما را دعوت می‌کنند و ما را با خود به داخل می‌برند او این را گفت: امروز تو با من در بهشت خواهی بود. امین